

درنگی بر شعار «زن، زندگی، آزادی» (۲) آیا خیزش کنونی از اندیشه‌های اوجالان الهام یافته است؟

نازنین و یامین



معرفی

در **بخش قبلی**^۱ خاطرنشان شد که «ژن، ژیان، نازادی» یکی از شعارهای پایه‌ای پیروان عبدالله اوجالان (آپو)، رهبر حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) و احزاب خواهرش است.^۲ که توسط معترضان خیزش اخیر در ایران «مصادره به مطلوب» شد. نوشتار حاضر به بررسی مضمون این شعار در آرای آپو می‌پردازد تا نزدیکی یا دوری آن را با تعبیر و تفاسیر جاری مورد بررسی قرار دهد.

مقدمه

خیزش اخیر از دل یک جنبش اعتراضی طولانی برآمده که نقطه‌ی آغازش ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ (برابر با ۸ مارس ۱۹۷۹، روز جهانی زن) و تظاهرات گسترده‌ی زنان ایرانی علیه حجاب اجباری بود.^۳ این جنبش در طول چهار دهه‌ی گذشته، نه تنها در پیوند با سایر جنبش‌های اعتراضی بر مطالباتش افزود بلکه به یکی از پیگیرترین، مصمم‌ترین و جسورترین جنبش‌های اجتماعی ایران بدل شد. به جرأت می‌توان ادعا کرد که بیشترین منابع مالی، تدارکاتی، تجهیزاتی و انتظامی و غیره در میان جنبش‌های اجتماعی صرف سرکوب این جنبش شده است.

قتل مهسا (ژینا) امینی، باردیگر صدای معترض جنبش‌های طلبی و آزادی‌خواهی زنان را بلند کرد و جمعیت زیادی را به خیابان آورد. و از آنجا که در مراسم خاک‌سپاری

^۱ درنگی بر شعار «زن، زندگی، آزادی» (۱)، نازنین و یامین

^۲ برای مثال، در لوموند فرانسه می‌خوانیم: «شعار زن، زندگی، آزادی، به احتمال قوی اولین بار در آوریل ۲۰۱۳ در میتینگ در آنکارا، با حضور نمایندگان شاخه زنان حزب صلح و دموکراسی (BDP)، که عمدتاً گروه‌های سیاسی کُرد مرتبط با پ.ک.ک هستند، سر داده شد... این شعار به زبان کُردی و فارسی در سرتاسر ایران... و جهان فریاد می‌شود...» به نقل از [Le Monde](#) (۱۰ اکتبر ۲۰۲۲): ['Woman](#)

[life, freedom': The origins of Iran's rallying cry](#)

^۳ به نقل از یک گزارشگر فرانسوی زبان: [فیلم هشت مارس ۱۳۵۸ در تهران](#)

مهسا در سقز (کردستان) شعار «ژن، ژیان، ئازادی» و «زن، زندگی، آزادی» سر داده شد، معترضان در داخل و خارج کشور نیز این شعار را در همبستگی با بازماندگان مهسا تکرار کردند.

تمرکز شعار بر ژن که تاریخاً توسط قانون، مذهب، سنت و فرهنگ مردسالار مورد تبعیض، تحقیر و ستم جنسیتی بوده و از حق داشتن یک زندگی آزاد محروم مانده، سبب شد تا این شعار به سرعت فراگیر شود؛ به علاوه سادگی، خوش‌آهنگی و قابلیت متحد کردن آحاد و گروه‌های مختلف، به این امر کمک کرد، تا آن‌جا که به شناسه‌ی خیزش اخیر بدل شده است. در سایر خیزش‌ها، قیام‌ها و انقلاب‌ها نیز رسم بر همین روال است. از میان شعارهای متنوعی که سر داده می‌شوند، معمولاً یکی به شعار محوری یا شناسه‌ی آن بدل می‌شود: مثلاً در سال ۱۳۸۸ «رأی من کو؟»، در خیزش دی‌ماه ۱۳۹۶ «اصلاح طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا» و در آبان ۱۳۹۸ «این آخرین پیامه، هدف کلّ نظامه» به شناسه‌های اعتراضات یادشده تبدیل شدند.

استقبال از شعار «زن، زندگی، آزادی» حتی از حیطةی معترضان خیابانی داخل و خارج کشور فراتر رفت و با حمایت دولت‌ها، دولتمردان، سلبریتی‌ها، نهادهای حقوق بشری، روشنفکران، پُست‌مدرنیست‌ها، فمینیست‌ها، رویالیست‌ها، سوسیالیست‌ها، آپوئیست‌ها و حتی اصلاح‌طلبان وطنی^۴ روبرو شد. بعضی‌ها این «همدلی»، «همراهی»، «همبستگی» و «همه‌باهم»ی را به فال نیک گرفتند و بعضی‌های دیگر آن را زیر سؤال بردند و به افشای اهداف، مطامع و منافع این یا آن شرکت‌کننده یا حمایت‌گر پرداختند. به‌طور خلاصه، بحث عمده‌ی موافقان — یا به‌قولی اتحادگرایان — حمایت از شکل‌گیری صف یک‌پارچه‌ای از نیروهای اپوزیسیون به‌منظور گذار از نظام حاکم که و حفظ «وحدت» اصل است و کسی اپوزیسیونِ اپوزیسیون نمی‌شود.

^۴ برای نمونه به مقاله‌ی «[دفاعی‌ای برای شعار زن، زندگی، آزادی](#)» به قلم علی ذوعلم در سایت اصول‌گرای «جامعه‌خبری تحلیلی الف» به تاریخ ۳ آبان ۱۴۰۱ یا [دیدگاه دبیرکل حزب اصلاح‌طلب](#) [اتحاد ملت](#) درباره‌ی مفهوم «زن» در شعار معترضان در گفتگو با «صبح ما» توجه کنید. همچنین، محمد خاتمی، با اشاره به شعار زن، زندگی، آزادی اعلام کرد که [این شعار زیبا نشانه حرکت جامعه به سوی آینده‌ی بهتر است](#). به نقل از دویچه‌وله

استدلال اصلی مخالفان این بود که اتخاذ سیاست «همه با هم»ی آن‌هم به صرفِ توافق بر سر تغییر رژیم، نادرست است؛ چرا که اولاً اعضای جبهه اتحادگرایان (از بایدن و ماکرون و رضا پهلوی گرفته تا برخی احزاب به اصطلاح کمونیست) حتی بر سر شیوهی گذار از رژیم اسلامی هم دلی و هم نظری ندارند؛ بعضی به بالا و به مساعدت قدرت‌های امپریالیستی — از حمله‌ی نظامی گرفته تا تحریم‌های متنوع — چشم دوخته‌اند، بعضی موافقِ راه‌های مسالمت‌آمیز و اعتراضات مدنی و دیگرانی مبلّغ راه‌حل‌های قهرآمیز و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی! به علاوه، تعریف هر کدام از این‌ها از نظام سکولار و دموکراتیکی — که وعده‌اش را می‌دهند — یکی نیست. حتی انگیزه‌ها، مطامع و منافع آنها از سرنگونی نظام، متفاوت و گاه متضاد است. با این همه، به منظور اجتناب از «تفرقه» و بروز اختلاف، آنها بحث حول مسائل و مشکلات پیش رو را به فردای بعد از سرنگونی حواله می‌دهند؛ غافل از آنکه فردا خیلی دیر خواهد بود. به‌طور خلاصه، به نظر اینان، جنگ اول، بهتر از صلح آخر است. اگر قرار است اتحادی شکل بگیرد بهتر است حول مطالبات روشن — و نه وعده و وعیدهای کلی، مبهم و انتزاعی — صورت بگیرد؛ آن‌هم میان نیروهای اجتماعی‌ای که سابقه سیاسی روشن و سفیدی دارند.

قبل از ورود به بحث اصلی گفتنی است که نظریات اوجالان در طول حیات سیاسی او دچار تحولات زیادی شده‌اند؛^۵ مثلاً تعاریف متأخر او از مقولاتی هم‌چون دولت-ملت، مبارزه‌ی سیاسی، دموکراسی، آزادی، سوسیالیسم، فمینیسم و ... — با تعاریف پیشین او هم‌خوانی ندارند. از این رو، در معرفی و نقد شعار «زن، ژیان، تازادی»، فقط به آثار

۵ احمد حمدی آکایا، تاریخ سیاسی این حزب را به سه دوره تقسیم کرده‌است: ۱- غافل‌گیری و عقب‌نشینی، ۲- بن‌بست و بازسازی و ۳- بازگشت به صحنه‌ی سیاسی. در هر یک از این دوره‌ها، تغییرات محسوسی در خط‌مشی سیاسی حزب و به‌ویژه نظرات اوجالان پیدا شدند که خود توضیحی بر فقدان یک‌دستی — و چه بسا تناقض — در نظرات حزب و رهبری آن است. Ahmet Hamdi Akkaya,

جدید^۶ او مراجعه شده است. و از آنجا که نسخه‌های متنوع، با ویرایش‌های متفاوت (به فارسی) در دسترس هستند، نقل قول‌ها عیناً در پانویس آورده شده‌اند.

اوجالان و «ژن، ژیان، نازادی»

«... در مقابل کشتن شلیر رسولی و ژینا امینی، خلق کورد با پیشاهنگی

زنان و جوانان در تمامی شهرهای شرق کوردستان مبارزهای فراگیر را برپاساخته‌اند که این مبارزات به دانشگاه‌های ایران نیز کشیده شده است و به‌ویژه در تمامی این مبارزات شعار ژن ژیان نازادی (زن، زندگی، آزادی) می‌درخشد که نشان‌دهنده‌ی تأثیر محوری اندیشه و فلسفه‌ی رهبر عبدالله اوجالان بر جامعه‌ی شرق کوردستان و ایران می‌باشد...»^۷

به‌وفور می‌توان نقل قول‌های مشابه را در نوشته‌ها و مصاحبه‌های آپوئیست‌ها یافت.^۸ اما آیا خیزش جاری از ایده‌های اوجالان الهام گرفته است؟ برای پاسخ به این سؤال

۶ برای آشنایی با آرای اوجالان در این دوره، «مانیفست تمدن دموکراتیک»، دوره ۵ جلدی و نیز را ملاک قرار دادیم که در ۲۰۰۹ منتشر شد. ما از چاپ سوم با ادیت جدید استفاده کردیم که در سال ۲۰۱۹ انتشار پیدا کرد. علاوه بر این از کتاب «تاریخی که در انتظار نوشته شدن است» سود جستیم که در سال ۲۰۱۵ منتشر شد.

۷ به نقل از اطلاعیه «شورای مدیریت جامعه‌ی جوانان شرق کوردستان - KCR» ۳۰ شهریور ۱۴۰۱

۸ مثلاً در «انقلاب ژینا درد زایمان زن ستمدیده خاورمیانه است»، به قلم زینب بایزیدی می‌خوانیم: «ژن، ژیان، نازادی فقط یک شعار نیست، یک فلسفه است؛ فلسفه یک جامعه آزاد و دموکراتیک که از جنبش آزادی‌خواهی کردستان می‌آید. چیزی نیست که از سوی مردها تحمیل شده باشد. ایده‌اش از سوی فیلسوف آن یعنی عبدالله اوجالان که الان در زندان امرالی ترکیه زندانی است، می‌آید.» یا در «ژن، ژیان، نازادی؛ سنت مبارزه و مقاومت در کردستان» به قلم شهرام موصلجی، به نقل از مریم فتحی می‌خوانیم: «ژن، ژیان، نازادی تنها یک شعار نیست، بلکه هسته یک انقلاب ذهنی در کردستان (و حتی جهان) است که در مقابل شیوهای از زندگی امروزی تحمیل شده توسط سیستم مردسالاری سرمایه داری بر جوامع، آلترناتیو جایگزین ارائه می‌دهد.» یا به نقل از هاوین گونشر، مدیر بخش پایانی کنفرانس بین‌المللی زنان در ۵-۶ نوامبر ۲۰۲۲ (۱۴-۱۵ آبان ۱۴۰۱) می‌خوانیم: «ژن، زندگی، آزادی فقط یک شعار نیست بلکه یک فلسفه است. یک رهبر، این شعار فلسفی را نوشته است و آن شخص، رهبر خلق

لازم می‌آید که روی تعاریف آپو از «زن» و نیز مضمون فلسفی شعار «زن، زندگی، آزادی» درنگ کنیم.

آپو در جریان مطالعاتش در زندان دریافت که «زن» هنوز به موضوع یک شناخت علمی تبدیل نشده که دلایل سنگینی سایه‌ی پاتریارکالیسم (پدر-مردسالاری) و پوزیتیویسم بر علوم اجتماعی است.^۹ به علاوه، متقاعد شد که اقدامات تاکنونی فمینیسم، مارکسیسم و سایر آموزه‌ها، برای رهایی زن ناکارا بوده‌اند.^{۱۰} پس شروع به تدوین «علم

کورد، عبدالله اوجالان است...»، [تجمع شکوهمند زنان برای ایجاد مبارزه مشترک برای رسیدن به آزادی](#)، گزارش از خبرگزاری زن، ۷ نوامبر ۲۰۲۲.

^۹ اوجالان: «اشکارا باید بگویم که تحلیلات جنسیت‌گرایانه‌ی اجتماعی را پوزیتیویستی تلقی می‌کنم. تصور نمی‌کنم که از طریق رویکردهای ابژکتیویستی محض بتوانیم زن را تحلیل نماییم... جامعه‌شناسی مدرنیته کاپیتالیستی، واقعیت اجتماعی را در درون «لحظه اکنون» غرق می‌نماید. پیوند جامعه با تاریخ و گذشته را به گونه‌ای بسیار بی‌رحمانه و در عین حال تحت نام علمی بودن، از طریق «دروغ، تحریف و نقاب‌زنی» می‌برد. مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، جلد سوم، ص ۹۱۱، ۱۲۱۷.

^{۱۰} اوجالان: «هیچ آموزه‌ای و از جمله مارکسیست‌ها نیازی به بحث درباره‌ی حق و رنج و کار زن احساس نمی‌کنند. تحلیل لازمه را جهت این امر انجام نداده و موضع سیاسی لازمه را اتخاذ نمی‌کنند... تئوری بحران کاپیتالیستی که مارکسیسم آن را ارائه داد، اگرچه پدیده را ترسیم نمود اما هر روز بیش از پیش به جای نزدیک‌تر گرداندن جامعه به راه‌حل مورد انتظار (سوسیالیسم یا کمونیسم)، آن را دورتر نیز می‌گرداند. این وضعیت به اندازه‌ای که با شناخت ناقص و اشتباه از طبیعت جامعه در ارتباط است، به همان اندازه بدان سبب است که مدل‌های چاره‌یابی پیشنهادی، معنایی فراتر از اتوپیک بودن ندارند. وخیم‌تر اینکه روش‌ها و ابزارهای عملی‌سازی پیشنهادی، هرچند به طور ناخواسته، به تواناتر شدن کاپیتالیسم خدمت نموده‌اند... بی‌شک جنبش‌های فمینیستی با تحقیقات و پژوهش‌هایی که انجام داده‌اند، در امر هویداسازی واقعیت زنان سهم مهمی دارند. اما بر این باورم که این فعالیتها به نسبت بسیاری در شرایط حاکمیت خرد مردانه انجام می‌شوند. بیش از حد رفرمیست‌اند... فمینیست‌ها، پدرسالاری را تشخیص می‌دهند اما با همان قاطعیت به انتقاد از تحریبات و آثار ویرانگر مدرنیته بر روی زنان، نزدیک نمی‌شوند. حتی هنگامی که انتقاد می‌کنند نیز، در زمینه‌ی آفریدن زن و جامعه‌ی آلترناتیو به‌مثابه‌ی جریان، جنبش و سیستم دچار نوعی فقدان راه‌کار و چاره می‌شوند... جریان‌های فمینیستی در زمینه‌ی تحلیل جامعه‌ی جنسیت‌گرای مردسالار که از پشتیبانی نیروی بسیار قوی هیپارشی، قدرت و دولت حکم‌فرما بر زن برخوردار است، ارائه‌ی مدل‌های چاره‌یابی و حل و نیز ملموس‌سازی این‌گونه تلاش‌ها در زندگی‌شان، پیوسته با ناتوانی و عدم موفقیت رویارو می‌شوند... اگر بخواهیم از سلامت و

ژنولوژی» (زن‌شناسی) کرد تا دریچه‌ی نوینی برای شناخت زن و جایگاه اجتماعی او بگشاید، و راه‌کار تازه‌ای برای «رهایی زن» بیابد.^{۱۱}

مسلماً باید یک مرد خیلی خودبزرگ‌بین و خودشیفته باشد که ادعا کند علم، تاریخ و زنان تا به حال زن را نشناخته‌اند و منتظر ظهور نظریه‌پرداز بزرگی چون او بودند تا زنان را به خودشان بشناساند!

اوجالان کارش را با تمرکز بر دوران نوسنگی (نئولیتیک، ۱۰-۴۰ هزار سال قبل از میلاد) و مطالعه‌ی تاریخ هلال طلایی^{۱۲} (مزوپتامیا یا بین‌النهرین یا میان‌دورود) آغاز کرد که گویا محل ظهور ایزدبانو و مادر تباری بود.^{۱۳} ۱۴ او مدعی شد که پیوند «ژن، ژیان و ژینگه» یا «زن، زندگی و طبیعت» در منطقه‌ی هلال طلایی، در جوامع کمونی — یا جوامع طبیعی یا سوسیالیستی بدوی — بسته شد و در آینده نیز در همین منطقه،

برتری یک جامعه سخن بگویم، باید معیارهای اکولوژیک و فمینیستی (نه در معنای بورژوازی آن) مبنا قرار داده شوند. «مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۹۱۴، ۷۰۹، ۴۳۲، ۸۶۱، ۹۲۸، ۶۹۶»^{۱۱} مانیفست تمدن دموکراتیک، ص ۶۱۸-۶۱۷. گفتنی است که *Jineoloji* (که نباید با جینیالوژی *Genealogy* یا تبارشناسی یا شجره‌شناسی اشتباه گرفته شود). در حالی توسط آپو و آپوئیست علم خوانده می‌شود که با متدولوژی علمی ارائه نشده و توسط محافل علمی مورد تأیید قرار نگرفته است.

^{۱۲} اوجالان: «هلال طلایی بیشتر به اراضی مابین رودخانه‌های دجله و فرات اطلاق می‌گردد و نام تاریخی آن بین‌النهرین (مزوپتامیا) می‌باشد که نقطه آغاز تشکیل جوامع ابتدایی و خاستگاه اصلی تمدن است.» به نقل از [یک گزیده از مانیفست آزادی زن](#).

^{۱۳} در این مطلب آموزشی که توسط آپوئیست‌ها تهیه شده، اطلاعات دقیق‌تری راجع به این دوران، از منظر آپو می‌توانید کسب کنید. [پیشرفت جامعه فرهنگی و نئولوتیک \(نوسنگی\) با مرکزیت هلال حاصل‌خیز و کوردستان](#)

^{۱۴} اوجالان: «زن در عصر نوسنگی در این منطقه، زندگی یک‌جانشینی، زراعت (کشت، داشت و برداشت)، پرداختن به هنر، علم و پزشکی را برای نخستین بار آغاز کرده و رفته‌رفته به سایر مناطق دنیا انتشار داده است. فرهنگ زن و تکوین خلقی در این مرحله و در همین مناطق آغاز شده است. زنان در این سرزمین‌ها اولین خالقان صلح و زندگی اجتماعی بوده‌اند... بعد از عصر نوسنگی تاکنون هیچ کس به اندازه ساکنان این سرزمین‌ها، آزادانه نیاندیشیده، نیافریده، عشق نورزیده و زیبایی نیافریده است.» برگرفته از «یک گزیده از مانیفست آزادی زن»

زن مقام ازدست‌رفته‌اش را باز خواهد یافت^{۱۵} و «پیوند نیرومند زن با زندگی» و «آزادی» متحقق خواهد شد.^{۱۶} به ادعای او جالان هم‌ریشگی لغات «زن و زندگی» (ژن و ژبان)، و هم‌ذاتی طبیعی زن و طبیعت (ژینگه) — که از زاینده‌گی این دو نشأت می‌گیرد — به انقلاب بعدی خصیصه‌ای زنانه خواهد بخشید.^{۱۷} این نظریه الهام‌بخش آپوئیست‌ها برای پردازش شعار «زن، زندگی، آزادی» شد.

۱۵ او جالان: «در میان نوع انسان، آتشفشان بزرگ زندگی در دامنه‌های توروس — زاگرس و دره‌های دجله — فرات منفجر گشت. حیات سحرانگیز در اینجا متولد گشت؛ در کردستان به صورت «ژن و ژبان» (یعنی زن و زندگی) تحقق یافت... در همان جایی که زندگی به واسطه‌ی بیماری قدرت از دست رفته است، زندگی به قدرت آلوده‌نشده‌ی زن آزاد، یعنی زندگی برخوردار از جامعه‌ی اکولوژیک و اقتصادی، کشف و یافته خواهد شد.» مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۸۹۰

۱۶ او جالان: «زن در زبان کُردی که جزء گروه‌های زبانی آریایی است، یا ژین به معنای زندگی است و در عین حال به معنای زن هم هست (که خود زندگی است)، عبارت از دیدن همه جوانب زندگی و عاری از هرگونه ریاکاری و به شکل بی‌غل‌وغش و ساده آن است.» تاریخی که در انتظار نوشته‌شدن است ص ۷۳... «تا زمانی که مسئله زنان چاره‌یابی نگشته و آزادی و یکسانی آنان به وجود نیاید نمی‌توان هیچ پدیده اجتماعی را به طور مؤثر حل نموده و به آزادی و مساوات دست یافت.» مانیفست... پنج جلدی، ص ۱۲ «ژنولوژی موجب احیای دوباره این فرزندی ایزدبانو در امروزمان خواهد شد.» درآمدی بر ژنولوژی، آکادمی ژنولوژی، ۲۰۱۶، ص ۶

۱۷ او جالان: «بر پایه‌ی این تفاسیر بهتر می‌توانیم معنای حیات جمعی (کلکتیو) بر محور زن-مادر و قداست و الوهیت متافیزیکی متکی بر آن را درک نماییم. زاینده‌گی مادر که بسان طبیعت است، تغذیه‌کنندگی، مهربانی و شفقت و جایگاه عظیم وی در زندگی، عنصر اساسی هم فرهنگ مادی و هم فرهنگ معنوی است.» مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۱۶۱.

با این ادعا، او جالان بر همه‌ی مطالعات تاکنونی‌ای که ظهور جوامع مدرسالار را با پیدایش کشاورزی و اولویت‌یابی نقش زن در اقتصاد — و نه زاینده‌گی — توضیح داده و می‌دهند، خط بطلان کشید. و جالب‌تر این‌که در توضیح موقعیت فرودست زن در سایر دوران‌ها، علی‌رغم تداوم زاینده‌گی، اظهار داشت که «اله-مادر ایزدبانو» فریب «ا نا» — مرد اسطوره‌ای داستان گیلگمش — را خورد و به مرتبه‌ی فرودستی نزول کرد. باز توضیح داد که ابقای مردسالاری — از آن زمان تاکنون — پیامد «مرگ اخلاق» در مرد بوده است:

اوجالان: «از جمله کسانی هستیم که بزرگ‌ترین مبارزه را برای زن در عصر حاضر انجام داده‌ام. در این مورد اعتماد عظیمی به خویش دارم. گمان نمی‌کنم کسی به اندازه من روابط سیاسی، اجتماعی و نظامی پیرامون زن را تحلیل نموده باشد. خواه جامعه‌شناس باشد یا عاشق، خواه نظامی باشد یا سیاستمدار.»^{۱۸}

اگر از سر کنجکاو به مطالعه اندیشه‌های اوجالان بنشینیم، در خواهیم یافت که: — «علم» مورد ادعایی اوجالان (ژنولوژی) نه تنها بر یافته‌های دانشگاهی و تحقیقاتی استوار نیست بلکه توسط هیچ متد علمی پذیرفته شده‌ای ارائه نشده و از طرف هیچ نهاد معتبر علمی مورد تأیید قرار نگرفته است. در ضمن این به اصطلاح «علم» دربردارنده‌ی نکاتی عمیقاً ضد علمی است.^{۱۹} استنادات اوجالان عموماً بر اساطیر، روایات دینی، متافیزیک و مقولات فلسفی استوارند؛ و به این دلیل، در بهترین حالت می‌توانند یک «رویگرد» یا پارادایم در نظر گرفته شوند و نه علم.

پس از اعلام خودگردانی روزاوا در شمال سوریه (۲۰۱۳) و به دنبال همکاری آپوئیست‌ها با نیروهای نظامی آمریکا در کوبانی علیه داعش، تلاش‌های زیادی صرف شد تا ایده‌های اوجالان، به عنوان نظریات بدیع یک فیلسوف نوظهور، به جهانیان معرفی شود. در این راستا، آپوئیست‌ها نخستین کنفرانس زنان را در گُلن (آلمان) برگزار کردند

«تخریب علم-فناوری، فرهنگ، هنر، فکر، دین و نهادهای بسیاری که در دوره نوسنگی در اطراف زن سامان یافته بودند، از راه حملات مرد نیرومند و حقه‌باز (انثا) به وقوع پیوست.» درآمدی بر ژنولوژی، ۲۰۱۶، آکادمی ژنولوژی، ص ۷. یادآور فریب آدم توسط حوا در قرآن و دیگر کتب آسمانی ادیان ابراهیمی!

۱۸ اوجالان: «تاریخی که در انتظار نوشته شدن است»، ص ۱۱۵

۱۹ مثلاً در «تاریخی که در انتظار نوشته شدن است»، ص ۷۲ می‌نویسد: «تعداد کروموزوم‌های زن از مرد بیشتر است.» حال آنکه کاربوتایپ (کروموزوم‌نگاری) اثبات کرده که هر سلول انسانی حاوی ۲۳ جفت کروموزوم است که بیست و دو جفت را اتوزوم می‌نامیم که در هر دو جنس مونث و مذکر یکسان است. بیست و سومین جفت، کروموزوم‌های جنسی هستند که بین افراد مذکر و مونث فرق دارند. افراد مؤنث دو نسخه از کروموزوم X دارند، درحالی‌که مردان یک کروموزوم X و یک کروموزوم Y دارند.

درنگی بر شعار «زن، زندگی، آزادی» (۲)

(۲۰۱۴) که پیامدش دو کتاب،^{۲۰} یک نشریه^{۲۱} و نیز جزواتی به زبان‌های مختلف بود. چندی بعد، «بنیاد ژنولوژی»،^{۲۲} «آکادمی ژنولوژی»^{۲۳} و «کمیته ژنولوژی اروپا» را راه‌اندازی کردند (۲۰۱۶) که نخستین کنفرانس آن در روزهای ۶ و ۷ اکتبر ۲۰۱۸ در شهر فرانکفورت آلمان با عنوان «انقلابی در حال وقوع است» و دومین، در روزهای ۵ و ۶ نوامبر ۲۰۲۲، با حضور ۸۰۰ زن از ۴۱ کشور در برلین برگزار شد که یکی از تصمیمات آن، گزینش شعار «زن، زندگی، آزادی» به عنوان شعار انقلابی زنان جهان بود.^{۲۴}

— بنیان نظریه‌ی به اصطلاح زن‌شناسی، بر «اصالت ذات»^{۲۵} متکی است. معنایش این است که زن با سه صفتِ ذاتی «زاینده‌گی»، «مادری» و «هوش عاطفی» برجسته می‌شود که نقطه‌ی پیوند زن با «طبیعت»، «خاک» و «مام میهن» است؛ همین

۲۰ Jineolojî Tartaşmaları که به ژنولوژی در ترکیه اختصاص داشت (۲۰۱۶) و [Jineolojiye](#) **Giriş** که در معرفی ژنولوژی بود (۲۰۱۶).

۲۱ به نام Jineolojî Dergisi مجله ژنولوژی (۲۰۱۶) که در ترکیه منتشر شد.

۲۲ <https://jineoloji.org/fa/category/bingeha-jineoloji/>

<https://jineoloji.org/fa/category/akademi> /^{۲۳} و آثار اوچالان به زبان‌های مختلف.

۲۴ **تجمع شکوه‌مند زنان برای ایجاد مبارزه مشترک برای رسیدن به آزادی**، به نقل از خبرگزاری زن **Essentialism** ^{۲۵} یک دیدگاه فلسفی است که برخی خصوصیات را ذاتی و تغییرناپذیر می‌داند. مثلاً زاینده‌گی جزو ذات زن و طبیعت است.

همهٔ موجودات دارای ویژگی یا ویژگی‌های ذاتی خود هستند. ویژگی یا بنیاد هر چیز سبب می‌شود که آن چیز همان که هست باشد. در این دیدگاه هیچ چیز بدون ویژگی ذاتی خود نمی‌تواند وجود داشته باشد. هرگاه تعریف از چیزی ویژگی یا ویژگی‌های بنیادین اش را بیان کند در حکم تعریف دقیق، درست و تغییرناپذیر آن چیز خواهد بود.

ویژگی‌ها نیز هست که به زن این امکان را می‌دهد تا به حقیقت و هوش کیهانی^{۲۶}

نزدیک‌تر شود و مرد و جامعه را به عدالت و انسانیت هدایت کند.^{۲۷}

در دوره‌ی جدید حیات سیاسی اوجالان خواننده با دو تصویر از زن روبرو می‌شود: الف- زن قوی، آزاد، دموکرات و رها که سدهای اسارت اجتماعی را گسسته و خود را از ذهنیت فرودستی رها کرده و به هیبت «ایزد بانو» درآمده^۲ زن ذلیل، توسری‌خور و دون‌شان امروزی که نه تنها سدّ راه مرد در نیل به «عشق‌های افلاطونی» است، بلکه اسباب تباهی مردان و انحطاط همگان است.^{۲۸} چنین زنی نه تنها لایق عشق‌ورزیدن، دوست‌داشته‌شدن و همزیستی نیست، بلکه اساساً «وجودش» بی‌خود است:

^{۲۶} در توضیح هوش کیهانی، در زیرنویس ص ۴۹ (مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی) می‌خوانیم: «هگل به روح کیهانی (Geist) یا روح واحد در همهی جهان باور دارد و کیهان را نتیجه‌ی آفرینش و فعالیت «ایده‌ی مطلق» می‌داند. از نظر او روح ذاتا فعال می‌باشد، یعنی فعل آن عین وجود آن است. از راه عمل و اندیشه درباره‌ی عمل خویش است که روح برای خود شناختی منسجم از جهان می‌آفریند و در همین فرآیند، در مورد خود شناخت حاصل میکند. Geist را در معنای هگلی‌اش به «ذهن» هم معنا می‌کنند. و در همین منبع، ص ۲۰۱ آمده: «پیوند نیرومند زنان با زندگی، هوش عاطفی طبیعی را در آنان پیشرفته‌تر می‌نماید.»

^{۲۷} اوجالان: «تمامی تحقیقات و مشاهدات باستان‌شناختی، انسان‌شناسانه و روزانه نشان می‌دهند که ادواری وجود داشته‌اند که زنان منشأ اتوریته بوده و این امر طی مدت زمانی طولانی شایع بوده است. این اتوریته، اتوریته‌ی قدرت برقرارشده بر روی محصول مازاد نبوده، برعکس اتوریته‌ای است که از بازدهی و زاینده‌ی نشأت گرفته و هستی اجتماعی را توان می‌بخشد. هوش عاطفی که در زن از تأثیر بیشتری برخوردار است، دارای روابط مستحکمی با این هستی است.» مانیفست تمپن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۴۸۱

^{۲۸} اوجالان: «چگونه نسلی که از ایزدبانوان به جای مانده است این همه پست و دون‌شان می‌گردد؟ هرگز نتوانسته‌ام چنین تباهی و انحطاطی را که عقل و روحم به هیچ روی پذیرای آن نگشته، به خورد ذهنم بدهم. به نظر من، زنان یا می‌بایست در حد قداست ایزدبانوان باشند یا هرگز وجود نداشته باشند... زنی که در طلیعه‌ی تاریخ با هویت باشکوه اجتماعی‌اش نقش ایزدبانوی مادر را زیور خویش نمود، در خاورمیانه‌ی امروزین به موقعیت بی‌ارزش‌ترین کالا فروکاسته شده است... این یک واقعیت است که بدون زن، زندگی میسر نخواهد بود اما ضمناً آشکار است که نمی‌توان با زنی که وی را دچار این همه سقوط و انحطاط نموده‌اند نیز حیاتی شرافتمندانه و با معنا داشت. راه صحیح رهایی‌بخشیدن زندگی این است که با دانستن و احساس اینکه همزیستی کنونی با زن، شیوه‌ای است که همگان را تا خرخره در نوعی بردگی

«به نظر من، زنان یا می بایست در حد قداست ایزدبانوان باشند یا هرگز وجود نداشته باشند.»^{۲۹}

پس تربیت ایزدبانوان به اساسی‌ترین دغدغه‌ی فلسفی اوجالان تبدیل می‌شود.^{۳۰} چرا که اینان هستند که به زندگی معنا و مفهوم می‌بخشند^{۳۱} و نه زانی که به قول اوجالان اسیر در مدرنیته‌ی کاپیتالیستی برده‌ی زندگی مصرفی مانده‌اند!

«من از زمان کودکی تا امروز زن را هم جذاب و هم ترسناک دیده‌ام... همیشه بین آنانی که پلید و زشت‌اند و آنانی که زیبا و آزادند، تفاوت قائل شده‌ام. سعی کرده‌ام فرصت رشد به اولی نداده و دیگری را مطرح گردانم. این خط‌مشی من است... در اذهان گردها زن بسیار زشت و خطرناک است. اما زنی که وجودش را اثبات نماید، پدیده بسیار با ارزشی است. نباید این را منحرف کرد و یا ارزشش را از بین بُرد... من در پی یک زیبایی با عظمت در زن و شجاعت و تعالی وی هستم. یعنی در پی صورت و معنا هستم. برخی معتقدند

منحط‌کننده و پستی‌آور مدفون می‌نماید، گره‌گشای مسائل گشت و دست به عمل زد. به‌هیچ‌وجه نباید فراموش نمود که حیات با معنا و شرافتمندانه با زن، مستلزم فرزاندگی و تعالی عظیمی‌ست.» مانیفست... پنج جلدی، صفحات ۸۸، ۹۱۲

^{۲۹} اوجالان، مانیفست... پنج جلدی، صفحه ۸۸

^{۳۰} «بی‌شک زنی که توانمندانه بیایندیشد، قادر به تصمیم‌گیری نیک، زیبا و صحیح باشد، بتواند از من گذار نموده و بدین ترتیب مرا در حیرت وانهد و مخاطبم باشد، یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های جستجوی فلسفی‌ام می‌باشد. اعتقاد همیشگی‌ام این بوده که رموز و راه‌های جریان حیات موجود در کیهان، در کنار این زن با بهترین، زیباترین و صحیح‌ترین وجوهش معنا خواهد یافت.» مانیفست... پنج جلدی، ص ۴۸۳-۴۸۴

^{۳۱} اوجالان: «می‌بایست با علم بر اینکه با زن آزادی که شرافت خویش را به‌تمامی به دست آورده خواهیم توانست پرمعناترین و زیباترین زندگی را تحقق بخشیم، گفتارهای خود را شکل داده و کردارمان را پیش‌برد بخشیم.» مانیفست... پنج جلدی، ص ۷۱۰

که چنین زنی وجود ندارد. اگر نباشد، پس من هم خویش را به چرک و ناپاکی نخواهم آلود... انسانی که از غریزه جنسی بدوی رهایی نیافته، از پتانسیلی برای انفجار برخوردار است. احتمال دارد همچو چرنوبیل حادثه بار بیآورد. تنها انسان را از بین می‌برد، فلج می‌کند و سرطان ایجاد می‌کند.»^{۳۲}

ظاهراً تفاوت چندانی میان این نگاه جنسیتی با آنچه در ایران امروز می‌گذرد، دیده نمی‌شود: زن مؤمنه و محجبه شایسته احترام و تقدیر است و زن بی‌حجاب که خواهان آزادی پوشش، کنترل بر جسم خود و اختیار بر سرنوشتش است، «وسوسه‌گر» و «پلید»! احتمالاً اگر رهبر آپو نیز قدرت داشت، گشت‌های ارشاد را برای جمع کردن این زنان راهی خیابان‌ها می‌کرد! بویژه که او هم در هم‌نظری با شارعان دین معتقد است که «می‌توان اسلام را عموماً جنبشی دموکراتیک، آزادی‌خواه و نزدیک به برابری‌طلبی تعریف نمود»^{۳۳} و «به راحتی می‌توان گفت اسلام که به نسبت مسیحیت و دیدگاه‌های اصیل موسوی، دارای نگرش‌های پیشرفته‌تری است، تمدن‌گراست. در همان ده سال اول ظهورش توانست وارث تمامی تمدن‌های کهن خاورمیانه گردد. اسلام توانست در ۶۵۰ ب.م [بعد از میلاد] نیرومندترین قدرت هژمونیک منطقه را پایه‌ریزی نماید.»^{۳۴} «ازدواج حضرت محمد در سن پنجاه سالگی با عایشه ۹ ساله نشان‌دهنده فزونی گرفتن علاقه وی نسبت به زنان است. ستایش و مدح خدیجه، اولین همسر او، نشان می‌دهد که حضرت محمد ارزش زیادی برای زنان قائل بوده‌است.»^{۳۵}

در ضمن او جالان علی‌رغم همه‌ی ادعایی که برای فرارفتن از فمینیسم — آن‌هم در عرصه‌ی ایدئولوژیک — و نبرد با ذهنیت اقتدارگرایی مردسالاری دارد،^{۳۶} به دلیل

^{۳۲} او جالان: «چگونه باید زیست؟» ۱۹۹۳، جلد اول، ص ۴۵، ۴۸، ۵۶، ۷۴

^{۳۳} مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۵۲۹.

^{۳۴} همانجا، ص ۴۵۳-۴۵۴

^{۳۵} او جالان: «تاریخی که در انتظار نوشته شدن است»، ص ۳۴.

^{۳۶} او جالان: «باید در برابر حملات ایدئولوژیک مرد استوار ایستاد. باید با گذار از فمینیسم نشأت گرفته از کاپیتالیسم در برابر ایدئولوژی مردسالار به سلاح ایدئولوژی رهایی زن مجهز

مخالفتش با «قدرت» — به عنوان سرمنشاء فساد — زنان (و صد البته نه مردان!) را از خیز برداشتن برای تسخیر قدرت [سیاسی] منع می‌کند:

«اگر انسان‌ها و بخصوص اندیشه زنان با حرص قدرت فاسد شده باشد، هر روزمان قیامت است قیامت... زنان، زندگی و انسان‌هایی هستند که روشنی‌بخشی و روشنایی را برمی‌گزینند. تنها با مبراستن اندیشه‌ی زن از قدرت، تمامی ایدئولوژی‌های قدرت و همه‌ی قالب‌های فکری‌ی که از آنها متأثر گشته، میسر خواهد بود.»^{۳۷}

به این معنی زن نباید برای گریز از موقعیت فرودست خود به قدرت سیاسی بیندیشد؛ چرا که قدرت بد است و انسان را فاسد می‌کند!^{۳۸} به همین خاطر به زنان توصیه می‌شود که از فمینیسم — که مبلّغ شراکت زنان در قدرت سیاسی و تسهیم آن با مردان هستند — فاصله بگیرند.

اوجالان از سویی ریشه‌ی کلیه‌ی معضلات اجتماعی — از جمله ستم‌کشی زن — را در «اعمال فشار» و «استثمار» از جانب کانون‌های قدرت مردانه^{۳۹} و دولتِ اقتدارگرای

شده و به مبارزه پردازد. باید در برابر ذهنیت اقتدارگرای مردسالاری با استحکام، ذهنیت و سرشت آزادیخواه زن، نخست در عرصه ایدئولوژیک پیروز گردد. نباید فراموش کرد که تسلیمیت سنتی زن، جسمانی نیست بلکه ماهیتی اجتماعی دارد. ناشی از بردگی شدید است. بنابراین باید قبل از هرچیز، در عرصه ایدئولوژیک بر احساسات و افکار تسلیمیت چیره گردد. به نقل از «تاریخی که در انتظار نوشته شدن است»، ص ۷۳-۷۴

^{۳۷} در آمدی بر ژنولوژی، ۲۰۱۶، آکادمی ژنولوژی، ص ۱۳-۱۴

^{۳۸} اوجالان: «قدرت، در جامعه به شکل فرهنگ حاکمیت و سلطه وجود دارد. گفته‌ای که باکونین در این باره به کار برده مهم است: «مدعی‌ترین دموکرات، با جای گرفتن بر سریر قدرت، طی بیست و چهار ساعت فاسد می‌شود... به یک شرط نمی‌تواند فاسد شود: اگر همانند کسی که عبادت می‌کند از خود حفاظت کند!» مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۱۱۸

^{۳۹} اوجالان: «مسائل اجتماعی... اساساً از فشار و استثمار کانون‌های قدرت سرچشمه میگیرند. جنس زن، از کانون و هیبراشی مرد، برده از صاحبش، دهقان از اربابش، مأمور از مافوق خود، کارگر از کارفرمای

آنان می‌داند، از سوی دیگر زنان را از دست‌بردن به ریشه‌ها بازمی‌دارد. معلوم نیست آن انقلاب زنانه‌ای که قرار است مقام ایزدبانویی را به زن بازگرداند، بدون دست‌بردن به ریشه‌ی ستم‌کشی زن چگونه متحقق خواهد شد؟ اگر قرار است که زن رها، آزاد، قوی و دموکرات — که به مقام ایزدبانویی رسیده — دست به قدرت نبرد، پس قرار است چه کاری انجام دهد؟ دانش و آگاهی او برای رهاشدن و رهاکردن سایر زنان به چه دردی خواهد خورد؟ آیا صرفاً قرار است لیاقت همزیستی با مرد مبارزی چون اوجالان را کسب کند و به زندگی مردان امثال او معنا بدهد؟!

«بی‌شک زنی که توانمندانه بیاندیشد، قادر به تصمیم‌گیری نیک، زیبا و صحیح باشد، بتواند از من گذار نموده و بدین ترتیب مرا در حیرت وانه و مخاطبیم باشد، یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های جستجوی فلسفی‌ام می‌باشد. اعتقاد همیشگی‌ام این بوده که رمزورازهای جریان حیات موجود در کیهان، در کنار این زن با بهترین، زیباترین و صحیح‌ترین وجوهش معنا خواهد یافت.»^{۴۰}

ارزیابی تطبیقی

قتل مهسا و ضرب‌وشتم زنان به‌دست گشت ارشاد منحصر به فرد نبود. فجایع مشابه پیش‌تر، بارها تکرار شده بودند.^{۴۱} بعلاوه این نخستین بار نبود که زنی به‌دست نهادهای دولتی به قتل می‌رسید. ایران رکورددار آمار قتل دولتی زنان است.^{۴۲} قتل فرخنده ملک‌زاده به‌دست اسلام‌گرایان افغانستان نیز علی‌رغم همه‌ی بی‌رحمی‌اش، بازتاب

خویش، و تمامی جامعه از دستگاه‌های فشار و استثمار انحصارات قدرت به‌گونه‌ای منفی متأثر می‌شوند. ضررمند می‌گردند؛ دچار استثمار، فشار و شکنجه می‌شوند. نتیجتاً، همگی گرفتار مسائل اجتماعی می‌گردند.» مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۷۰۹

^{۴۰} مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۴۸۳-۴۸۴

^{۴۱} قتل-به-معروف-نهی-از-زندگی-۱۰۷۶۰۲-<https://iranwire.com/fa/features/107602>

/گاهشمار-فجایع-گشت-ارشاد-در-ایران

^{۴۲} <https://www.bbc.com/persian/articles/c4nz2mnrjxvo>

چندانی نیافت.^{۴۳} تازه در همین امسال، در طول ۷۰ روز، ۸ کارگر در اعتراض به شرایط کار و معیشت‌شان خودسازی کردند^{۴۴} که علی‌رغم ابعاد و عمق وحشتناک این فجایع، واکنش مشهودی را برنیانگیختند. در بُعد جهانی نیز با تصویر مشابهی روبرو هستیم؛ مثلاً در آمریکا هر ساله حدود ۱۰۰۰ سیاه‌پوست به قتل می‌رسند^{۴۵} بی‌آن‌که تحرکات اعتراضی گسترده‌ای را دامن بزنند. اما در این میان، قتل جورج فلویید به‌دست پلیس آمریکا انعکاس جهانی پیدا می‌کند و نام جنبش موسوم به «جان سیاهان مهم است»^{۴۶} را به جهانیان می‌شناساند. یا خودسوزی دستفروش تونسی – طارق بن بوعیزی – در سال ۲۰۱۰ چنان بازتاب وسیعی می‌یابد که آغازگر شورش در تونس و خیزش‌های موسوم به بهار عربی می‌شود.

روش‌های تحلیلی جامعه‌شناسانه‌ی مختلفی برای توضیح خیزش‌های اجتماعی وجود دارند. یکی از شایع‌ترین آنها «نظریه تئوری» یا «تئوری تریگر» (Trigger Theory) است که برای مثال قتل مهسا را با حضور شرایط آماده‌ی انفجار و جرقه‌ای که آن را منفجر کرد توضیح می‌دهد. باز بنابه همین نظریه، قتل وحشیانه‌ی فرخنده، جرقه نشد و به یک انفجار اجتماعی نیانجامید چون که شرایط بیرونی به‌حالت انفجاری نرسیده بود! اگر هم پرسیده شود که چگونه می‌توان حضور یا عدم‌حضور موقعیت انفجاری را تشخیص داد، یا پاسخی نخواهند داد و یا در بهترین حالت خواهند گفت که اگر جرقه به انفجار بیانجامد معلوم می‌شود شرایط آماده بوده و اگر هم اتفاقی نیفتد یعنی که شرایط هنوز آماده نبوده‌است! پس راه‌چاره آزمون و خطاست!

با توسل به همین تئوری هم بوده که بعضی از گرایش‌های سیاسی، به‌دنبال هر شورش یا خیزش اجتماعی، دائماً وعده انقلاب و سرنگونی رژیم را در طول چهار دهه گذشته داده‌اند!

^{۴۳} https://fa.wikipedia.org/wiki/زاده_۲۷_۸۰٪_۸۰٪_قتل_فرخنده_ملک

^{۴۴} <https://aftabnews.ir/fa/news/۷۸۵۴۳۲/کارگر-۸-خودسوزی>

^{۴۵} <https://www.washingtonpost.com/graphics/investigations/police-shootings-database/>

^{۴۶} https://fa.wikipedia.org/wiki/پوستان_مهم_است_۲۷_۸۰٪_۸۰٪_جان_سیاه

نظریه‌ی تحلیلی دیگر، تئوری به ارث رسیده از انترناسیونال دوم است که توسط مارکسیسم روسی تکامل داده شد. بنا به این نظریه، تحول در روابط و مناسبات اجتماعی، به‌طور مکانیکی تابع رشد نیروهای مولده است. برای مثال، قتل فرخنده وجدان‌های توده‌ها را آن‌طور که باید به درد نیورد و به اعتراضات توده‌ای نینجامید چون که نیروهای مولده در افغانستان به آن درجه از رشد نرسیده بودند که عرصه را بر روابط و مناسبات زن‌ستیزانه تنگ کنند! اما در ایران، رشد نیروهای مولده به آن درجه از تکامل رسیده بود که ادامه‌ی دوام سنن ارتجاعی را ناممکن کند! با همین نگرش مکانیکی هم هست که مشوّق ثبات جامعه، گردش سرمایه و رشد و توسعه صنعتی هستند تا به رشد نیروهای مولده بیانجامد!

تئوری‌های دیگری هم هستند که وقایع تاریخی را با شخصیت‌ها و قهرمانی‌های افراد توضیح می‌دهند. مثلاً می‌شنویم و می‌خوانیم که خیزش اخیر مدیون فداکاری نیلوفر حامدی، یعنی خبرنگار شجاعی بود که تا بیمارستان کسرا مهسا را تعقیب کرد و عکس او را در گما گرفت و پخش کرد.

نظریات غیرجدی‌تری هم وجود دارند که نمونه‌های‌شان را در این روزها به‌وفور دیدیم: از تئوری توطئه گرفته تا توضیح واقعه‌ی قتل مهسا با تمرکز بر گُردبودن، زن‌بودن و غریب‌بودن او ...

ارزیابی یک خیزش اعتراضی، آن هم در شرایطی که دوام و تداوم دارد و زنده است، آسان نیست. چرا که نمودهای بیرونی آن (مثل شعارها، مطالبه‌ها، هویت اجتماعی پیش‌برندگان آن و عوامل بیرونی) دائماً با روند وقایع تغییر می‌کنند؛ نیز اتفاق می‌افتد که خود خیزش تغییر ماهیت می‌دهد و با شراکت گروه‌های شرکت‌کننده‌ی جدید یا عوامل تأثیرگذار بیرونی، در راستای دیگری به پیش می‌رود. به این معنی ارزیابی یک شعار نمی‌تواند به‌دور از شرایط زمانی، بستر مکانی، چارچوب اجتماعی-سیاسی درون و برون مرزی، هویت پیش‌برندگانش و خلاصه نقش سازمان‌های اطلاعاتی داخلی و خارجی صورت بگیرد؛ کاری که در توان و حوصله‌ی نوشتار حاضر نیست. قصد این نوشتار محدود به بررسی رابطه‌ی این شعار با آپوئیسم است.

با توجه به مدارک و منابعی که در دسترس ما قرار دارند، و نیز نظرات اوجالان درباره‌ی زن (که بالاتر خواندیم) می‌شود ادعا کرد که بین مضمون آپوئیستی شعار «ژن»،

ژیان، نازادی» و شعار «زن، زندگی، آزادی» که در داخل و خارج ایران سرداده شد، سختیتی وجود ندارد.

در آپوئیسم «ژن، ژیان، نازادی» نمود یک نگرش فلسفی-ایدئولوژیک است که به دنبال گسست اوجالان از مارکسیسم روسی پیدا شد: او «کارگر» را از جایگاه عاملیت تاریخی-اجتماعی به زیرکشید و «زن» را به جایش نشاند و شعار «رهایی کارگر، پیش شرط رهایی جامعه است»، را به «رهایی جامعه در گرو رهایی زن است» تغییر داد و به جای «مبارزه‌ی طبقاتی»، «آشتی طبقاتی» را گذاشت. ۴۷ در ادامه‌ی همین پوست‌اندازی بود که به نفی رابطه‌ی ستم‌کشی زن با مالکیت خصوصی رسید و شکل‌گیری پدرسالاری و نزول زن به مرتبه‌ی فرودست را با «قدرت» گرفتن مرد شکارچی و جنگجو و فریب «ایزدبانو» توسط «ئا» — مرد اسطوره‌ای داستان گیلگمش — توضیح داد^{۴۸} و نهایتاً به این نتیجه رسید که چاره‌ی کار مبارزه با «قدرت» است که پیشرفته‌ترین شکل آن در کاپیتالیسم خودنمایی می‌کند. ۴۹ پس از آن بود

۴۷ آپوئیست به غلط شعار «معیار آزادی جامعه، آزادی زن است» را به اوجالان نسبت می‌دهند. حال آن‌که این جمله مارکس در «خانواده مقدس» است: «تغییر یک دوره تاریخی را همواره می‌توان با میزان پیشرفت زنان به سمت آزادی تعیین کرد، چراکه در این‌جا، در رابطه‌ی بین زن و مرد، رابطه بین قوی و ضعیف، پیروزی سرشت انسانی بر ستم‌گری مشهودتر از هر جای دیگر است. درجه‌ی رهایی زنان، معیاری طبیعی برای رهایی همگانی است.»

۴۸ «تخریب علم‌فناوری، فرهنگ، هنر، فکر، دین و نهادهای بسیاری که در دوره نوسنگی در اطراف زن سامان یافته بودند، از راه حملات مرد نیرومند و حقه‌باز (ئا) به وقوع پیوست.» درآمدی بر ژنولوژی، ۲۰۱۶، آکادمی ژنولوژی، ص ۷. یادآور فریب آدم توسط حوا در قرآن!

۴۹ اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک، ص ۲۵۴. اوجالان: «مبدل نمودن تمامی جامعه به ضعیفه، برای کارایی یافتن نظام لازم است. قدرت، با مردانگی همسان است. بنابراین ضعیفه نمودن جامعه، امری ناگزیر است. زیرا قدرت، اصل آزادی و برابری را قبول ندارد.» همانجا، ص ۱۱۷

که اعلام کرد زندگی مدرن، تهوع‌آور است.^{۵۰} رهایی در گرو خلاصی از مدرنیته است،^{۵۱} آزادی همان دانایی است.^{۵۲} و وظیفه‌ی رهایی از کاپیتالیسم به‌عهده‌ی اخلاق و سیاست است.^{۵۳}

به این معنی، ژنولوژی و ادعاهای آپوئیست‌ها دال بر پرچم‌داری آپو در مبارزه برای رهایی زن را باید در چارچوب بن‌بست سیاسی و بحرانی دید که پ.ک.ک پس از فروپاشی شوروی، تجربه کرد. چرخش ایدئولوژیک اوجالان راهی برای خروج از بن‌بست، زدودن مُهر «تروریسم» از پیشانی حزب و ادامه‌کاری سیاسی بود. سوگندخوردن او به

^{۵۰} اوجالان: «بایستی زندگی‌ای که مدرنیته به‌سان یک زره بر تنت پوشانده را همانند درآوردن جامه‌ی جنون و دور انداختن آن ترک کنی، از این زندگی متنفر گردی و از آن دست بشویی. در صورت لزوم باید هر لحظه چنان که گویی استفرغ می‌کنی، دل و ذهن و جسم خویش را از این زندگی پاک کنی. حتی اگر زندگی مدرنیستی خود را همچون زیبارخ بی‌همتای جهان به تو عرضه نمود، باید آنچه در درون داری را استفرغ کنی.» مانیفست تمدن، دوره پنج جلدی، ص ۹۱۸

^{۵۱} اوجالان: «رهایی انسانیت، از رهگذر فروپاشی این ساختار سرطانی شهرگرایی میسر است.» مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۸۹

^{۵۲} اوجالان، «تعبیر ما این است: "حقیقت"، عشق است و "عشق" نیز حیات آزاد! بنابراین اگر با عشق - هم در مقام روش و هم رژیم حقیقت - به دنبال حیات آزاد نگردیم، نه می‌توانیم به دانایی لازم دست بیابیم و نه می‌توانیم انگاره‌ها و جهان اجتماعی نوین خویش را برسازیم» مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۴۶

^{۵۳} اوجالان: «راه رهایی جامعه از کاپیتالیسم، نه از سندیکالیسم و تحزب دولتی بلکه از مسیر جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی می‌گذرد... مقاومت جامعه با توسل به مبارزه از طریق اخلاق و سیاست ذاتی‌اش که بنیادی‌ترین ابزارهای هستی در برابر این استیلا‌ی فرهنگی و استعمارگری‌اند، تنها راه آزادی و رهایی می‌باشد. جامعه‌ای که جوانانش را از دست داده یا برعکس جوانانی که جامعه‌شان را از کف داده‌اند، نه تنها شکست‌خورده محسوب می‌گردند بلکه این وضعیت بدان معناست که حق موجودیت خویش را از دست داده و بدان خیانت نموده‌اند. جز این، آنچه باقی می‌ماند فساد، واپاشی و نابودشدگی است. وظیفه‌ی بنیادین جامعه در برابر این امر، این است که نهادهای آموزشی خویش را به مثابه‌ی ابزارهای بنیادین هستی خود، ایجاد نماید. تفکیک محتوایی تفاسیر علمی، فلسفی، هنری و زبانی از ساختاربنده علم - قدرت، به معنی انجام دادن موفقیت‌آمیز انقلاب معنا[شناختی] است. در غیر این‌صورت، کارآمدسازی بافت‌های اخلاقی و سیاسی موجودیت اجتماعی ممکن نخواهد بود.» مانیفست تمدن دموکراتیک، دوره پنج جلدی، ص ۶۸۶، ۴۹۴

سه پایه‌ی محوری پست‌مدرنیسم (دموکراسی، فمینیسم و اکولوژی) که مُدِ روزِ جهان پس از جنگ سرد بود، گزینه‌ی فریبنده‌ای می‌نمود. اما این خطر را نیز به‌همراه داشت که به قیمت از دست دادن حمایتِ بخش وسیعی از چپ جهانی و منطقه‌ای تمام شود که اوجالان مایل به این کار نبود. از این‌رو با تردستی در واژه‌ها و مفاهیم کلیدی چپ دست برد، به آنها معانی دوپهلوی و گنگ بخشید تا رضایت خاطر آنها را نیز فراهم کند. برای مثال خود را همچنان دشمن دوآتشی کاپیتالیسم نشان داد؛ حال آنکه تعریفش با آنچه که مدنظر چپ بود، بسیار فاصله داشت:

«ادعا می‌کنم: کاپیتالیسم اقتصاد نیست، دشمن جان آن است... آیا سرمایه‌ی مالی، اقتصاد است؟ آیا سرمایه‌ی مالی گلوبال، اقتصاد است؟ آیا فاجعه‌ی زیست‌محیطی، اقتصاد است؟ آیا بیکاری مسئله‌ای اقتصادی است؟ آیا بانک، ورقه بهادار، نرخ ارز و بهره اقتصاد هستند؟ آیا تولید سرطان‌واری کالاها جهت سودآوری، اقتصاد است؟ لیست سؤالات، طولانی است. تنها جوابی که به تمامی آنها داده شود یک نه بزرگ است. فرمول این است: مقصود، قدرت شاهانه است، پول و سرمایه بهانه! از راه بازبهای بسیار حيله‌گرانه‌ی «پول - سرمایه» نه یک شکل اقتصاد نوین ایجاد شده است، و نه فرم جامعه‌ی کاپیتالیستی و حتی فرمی تمدنی به نام تمدن کاپیتالیستی مطرح است. یک نوع بازاری قبضه‌کردن و تصاحب جامعه در جریان است که تاریخ در هیچ دوره‌ای مورد مشابه آن را شاهد نبوده است. نه تنها قبضه کردن نیروی اقتصادی بلکه تصاحب نیروی تمامی فرهنگ‌های سیاسی، نظامی، دینی، اخلاقی، علمی، فلسفی، هنری، تاریخی، مادی و معنوی. کاپیتالیسم، پیشرفته‌ترین شکل حاکمیت و فرم قدرت است.»^{۵۴}

برای چپ، کاپیتالیسم، یک مقوله‌ی اقتصادی و یک رابطه‌ی اجتماعی است. هیچ مقوله، مسئله یا معضل اجتماعی بدون در نظر گرفتن روابط و مناسبات غالب اقتصادی و تولیدی، آن‌هم در بطن نزاع کار- سرمایه امکان‌پذیر نیست. حال آن‌که برای اوجالان، کاپیتالیسم یک نماد قدرت است. به همین خاطر هم هست که در سوسیالیسم مورد نظرش، نیازی به لغو مالکیت خصوصی نیست و زمین می‌تواند در تملک زمین‌داران و وسایل تولید، در مالکیت صاحبان سرمایه باقی بماند!

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

- مضمون آپوئیستی شعار «ژن، ژیان، نازادی» با تعبیر و تفاسیری که از آن می‌شود فرق دارد. این کار به سوءتفاهمات و سوءتعبیرهایی انجامیده که بحث حول آن را اجتناب‌ناپذیر کرده است.^{۵۵}
- در روزهای آغازین خیزش جاری، «زن، زندگی، آزادی» بیشتر به مخالفت با حجاب اجباری تعبیر می‌شد: فرد یا نهادی حق ندارد زنی را از زندگی محروم کند و آزادی زن برای انتخاب حجاب یا بی‌حجابی باید محترم شمرده شود. اما دیری نگذشت که حتی مدافعان حجاب نیز فهمیدند که داستان فراتر از حجاب است.^{۵۶}

^{۵۵} بعضی هم بر این نظرند که: «... بازتاب یک شعار در میان مردم، در عمل آن را از مالکیت یک حزب و یک فرد درآورده، آن را به مالکیت توده‌های مردمی درمی‌آورد؛ توده‌هایی که خواست‌ها و نیازهای خود را در آن شعار می‌بینند و چه‌بسا اکثراً نه اطلاعی از شخص و مبتکر آن دارند و نه آن را بخشی از دغدغه‌ی فکری خود می‌شمارند... متوجه کردن فکر افراد... به چنین مسائلی... تنها زمینه‌ساز منحرف کردن افکار مردم از مسأله‌ی اصلی که همان همبستگی و حرکت متحد تمام طبقات و اقشار جامعه برای رسیدن به یک هدف مشترک و همگانی... می‌شود... طرح موضوعاتی که می‌تواند به این اتحاد آسیب برساند به سود جنبش مردمی در ایران نخواهد بود.» به نقل از مقاله «شعار زن، زندگی، آزادی شعاری انحصاری نیست!» به قلم کامران امین آوه.

^{۵۶} نفیسه خانلری، شعار زن زندگی آزادی شما چه رهاوردی برایشان دارد؟ / آواری که بر زندگی زوجها هوار می‌شود

- بعدتر، گروه‌های گوناگون — با مطامع و اهداف کاملاً متفاوت در جلو، عقب و کنار شعار «زن، زندگی، آزادی» ایستادند.^{۵۷} از آنجا که نگرش غالب بر حفظ اتحاد نیروهای اپوزیسیون بوده و هست، تلاش چندانی برای افشای جریان‌ها و گرایش‌های فرصت‌طلب صورت نگرفته است. نوشتار حاضر، تلاش کوچکی در راستای این کمبود است که به افشای ماهیت زن‌ستیز آپوئیسم پرداخت. جا دارد که تلاش‌های مشابهی برای افشای سایر گرایش‌های اپورتونیست صورت بگیرد.

- نظریه‌ی ذات‌گرایانه‌ی اوجالان در باره‌ی زن، واپس‌گرایانه است و به نظر نمی‌رسد از حمایت بخش آگاه معترضان برخوردار باشد. او با تکیه بر فضیلت ذاتی زن و پیوند طبیعی او با طبیعت، به این نتیجه می‌رسد که زنان فضایل اخلاقی برتری دارند و برای تطهیر جامعه انسانی شایسته‌ترند. این

^{۵۷} برای نمونه می‌شود به چند بازیگر دیگر اشاره کرد: الف — حکومت مرکزی: که برای توجیه سیاست سرکوبش، نیاز داشت تا پای عوامل بیگانه، خارجی و سازمان‌های سیاسی را وسط بکشد. ربط شعار «زن، زندگی، آزادی» با رهبر زندانی پ.ک.ک — آن‌هم به اتهام سازماندهی تروریسم که در کشور همسایه‌ی غربی و دشمن قسم‌خورده کردها، یک مانده آسمانی به حساب می‌آمد؛ چون با نسبت دادن اعتراضات به اوجالان و جریان‌ات تحت رهبری او می‌توانست دهان مجامع دفاع از حقوق بشری را — با بهانه مبارزه علیه تروریسم — ببندد و چراغ سبزی به ترکیه‌ی عضو ناتو نشان بدهد که در حال پاک‌سازی مناطق شمالی سوریه از کردهاست و زمینه را برای همکاری برای سرکوب کردها فراهم کند. یادداشت سردبیر کیهان گویای این سیاست است: «این روزها همین تروریست‌های وحشی و جنایتکار اکومله، پژاک و دموکرات [شعار دروغین «زن، زندگی، آزادی» سر داده و مدعی دفاع از حقوق زنان شده‌اند.» [شعار «زن، زندگی، آزادی» به قیافه شما نمی‌آید!](#)، یادداشت سردبیر، کیهان، ۱۳ مهر ۱۴۰۱

با همین انگیزه نیز بود که از روزهای آغازین خیزش، شاهد بمباران مفر گروه‌های سیاسی کُرد در خاک عراق و اقلیم کردستان بودیم.

ب- جبهه سرنگونی‌طلبان و براندازان: آنانی که در صف واحد، به منظور یک امر مشترک (گذار از رژیم) جمع شده‌اند، این شعار را به نفع جبهه متحد خود تشخیص داده و از آن حمایت کرده‌اند. ج — دولت‌های خارجی و متحدین منطقه‌ای آنها: با تبلیغ شعار «زن، زندگی، آزادی» و حمایت از گرایش‌های متنوع ناسیونالیست کُرد، از جمله جدایی‌طلبان و فدرالیست‌ها، و با بزرگ‌نمایی خطر جنگ داخلی و وقوع جنگ‌های نیابتی، مشغول باج‌گیری و سهم‌خواهی از رژیم هستند.

نظریه، تصویر بزک‌شده‌ی همان نظریه مردسالارانه است که طبیعت زن را با مادری، پاک‌ی و نظافت‌عجین می‌کند تا کارخانگی، بچه‌داری و پخت‌وپز را به زنان بسپارد! و کار نظریه‌پردازی برای رهایی زن را به مردی چون اوجالان!

- روند حوادث نشان داده که پیراهن «زن، زندگی، آزادی»، به تن خیزش تنگ شده‌است. تنها سه ماه بعد از آغاز اعتراضات، چهار شعار جدید در خیابان‌ها فریاد شده‌اند که از فراروی جنبش حکایت دارند: «بهش نگید اعتراض، اسمش شده انقلاب»، «این دیگه اعتراض نیست، شروع انقلابه»، «تا انقلاب نکرديم، به خانه برنگرديم» و «چه با حجاب، چه بی حجاب می‌ريم بسوی انقلاب». حتی کسانی که از کاربرد واژه «انقلاب» شدیداً امتناع می‌کردند و آن‌را هم‌ارز خشونت، شرارت و ازهم‌پاشیده‌شدن شیرازه‌های جامعه می‌دانستند، امروزه نصایح خشونت‌پرهیزانه را کنار گذاشته و طرفدار سرسخت انقلاب شده‌اند!

- گذار خیزش به یک قدم جلوتر، نیازمند تنظیم شعارهای جدیدتر و لیستی از مطالبات روشن، حول رهایی زن (خلع یدِ قانون، مذهب، سنت و فرهنگ از جسم زن)، آزادی زن (اختیار زن در انتخاب حیات فردی و اجتماعی)، برابری جنسیتی (استفاده از فرصت‌ها و امکانات برابر با مردان) و برابری اجتماعی می‌باشد.

کارل مارکس: «ما [به توده‌ها] نخواهیم گفت: مبارزات / او شعارهای مبارزاتی / خود را رها کنید، [چون‌که] حماقت محض هستند. [به توده‌ها] نمی‌گوییم بگذارید شعارهای حقیقی مبارزه را ما در اختیار شما بگذاریم. در عوض، به سادگی به دنیا نشان خواهیم داد که چرا در حال مبارزه هستند، و این آگاهی چیزی است که باید کسب شود، چه خواسته چه ناخواسته.»^{۵۸}

^{۵۸} Karl Marx: “We shall not say: Abandon your struggles, they are mere folly; let us provide you with true campaign-slogans. Instead, we shall simply show the world why it is struggling, and consciousness of

this is a thing it must acquire whether it wishes or not.”, [Letter from Marx to Arnold Ruge](#), ۱۸۴۳